بررسی معنای «فاضربوه علی الجدار»

شاگرد: شما فرمودید این ظاهر تمام می‌شود و در قیامت هم حجت دارید. یعنی همان تصوری که داشت و به تصدیق رسید، برایش کفایت می‌کند و در قیامت حجت دارد که در خلاف قرآن بوده.

استاد: اینکه به دیوار بزنید، یعنی هر حدیثی آمد صبر کن تا تفسیر بخوانی؟! خب چقدر از تفسیر؟ چند کتاب تفسیری؟ شما اینها را روشن کنید. روایتی که می‌گوید «فاضربوه علی الجدار»، مخاطبش چه کسی است؟ مخاطبش کسی است که تفسیر بلد باشد؟ خب چند کتاب تفسیری باید خوانده باشد؟ تعیین کنید. دوره خوانده باشد یا بعضی از کتب تفسیری را؟ حدیث‌هایی که ذیل آیات آمده، باید چند کتاب حدیثی را دیده باشد؟ دیروز حرف صاحب کفایه را گفتم، تنها روایات وسائل و بحارالانوار را ببینید؟ یا روایاتی که در مصادر بحارالانوار هم هست و در دستها نیست؟

شاگرد۲: وقتی «فاضربوه علی الجدار» را به دست عرف بدهید، از روایت یک چیز منفی می‌فهمد یا اینطور می‌فهمد؟ یا تعبیر «زخرف باطل» به چه صورت است؟

استاد: بله چیز منفی می‌فهمد اما به چه معنایی؟ وقتی کل را در نظر می‌گیری برای تو و صیانت تو منفی است. ما هم قبول داریم. یعنی منی که «فاضرب» را گفتم، نمی‌خواهم بگویم واقع مطلب و علوم ما چیست. بلکه برای تو که بخواهی دغدغه کنی منفی است. آن را بزن.

شاگرد: این احتمالی است که حضرت عالی می‌فرمایید، یک احتمال هم این است که آنها روایات جعلی که هنوز تنقیح نشده را داشتند، و به‌گونه‌ای بوده‌اند که عرف عام هم می‌توانست بفهمد با روح قرآن مخالف است. لذا اهل البیت علیهم‌السلام برای آنها گفته اند «فاضربوه علی الجدار».

استاد: عرض من این است که اگر چنین چیزی باشد، حداقل یک مورد بین جمع وسیع شیعه و اصحاب ائمه مطرح می‌شد که این روایت دروغ آمد و آن را به دیوار زدیم. چرا؟ به‌خاطر اینکه مخالف کتاب است.

شاگرد: چطور شما می‌گفتید روایات تقیه ای نمی‌مانند، در اینجا هم اینچنین است.

استاد: من قبول دارم روایاتی که مخالف بوده افتاده، می‌گوییم یک جایی وقتی می‌خواستند طرح کنند می‌گفتند. ببینید یک جا از کافی آوردیم که گفته بود تقیه بوده، طرح هم کرده بودند. «اتقاک» داشت. یک جا هم بگویند «ضربانه علی الجدار».

شاگرد: شما می‌گویید زمینه اش پیش آمده؟

استاد: نه، چون روایتی بوده که می‌خواستند کنارش بگذارند. فقط یک جا، نه همه جا. هزار مورد بود که «ضربوه علی الجدار»، دروغ گوها هزار مورد گفتند، بدنه اصحابنا الامامیه «ضربوه علی الجدار»،

بسیار خب. یک مورد هم باشند که بگویند «ضربانه علی الجدار».

شاگرد: نتیجه فرمایش شما این میشود که شما روایات دسته را قبول ندارید؟ خب آن روایات کجا است؟

استاد: مواردی که بگویند این دروغ بود، «کذب علیّ»، مصادیقش مثل تقیه پیدا میشود. «کذب علیّ»، من این را نگفتم. مصداقش را ذکر میکنند که فلانی این را دروغ گفت. بسیاری از مطالبی که در مفاد روایات میآید، حتی قبل از شیخ و تهذیب و جمع بین روایات، جاهایی که مثل رجال کشی میآید، چطور تضعیف میکنند؟ میگویند این مطلب را گفت و دروغ گفت. بیرون رفت و به امام نسبت دروغ داد و این جمله را گفت. این مصداق میشود. شما برای فرمایش خودتان یک مصداق بیاورید. بگویید یک دروغی گفت، ما دروغ او را عرض بر کتاب کردیم و کنار گذاشتیمش. منظور من روشن باشد. شما ادعا میکنید روایاتی داشتند که «ضربوه علی الجدار» و محو شدند. من در این حرفی ندارم. فرمایشی است. اما من میگویم وقتی «ضربوه علی الجدار» به این معنا باشد، خواهی و نخواهی در هزاران مورد، یکی نقل میشد.

شاگرد: یک مصداق را ذکر کنم. وقتی به ویونس گفتند «ما اشدّ انکارک الحدیث»، بعد همین روایت را نقل کرد. اصلاً روایت دسته همینی است که ویونس گفته است. چرا این قدر روایات را در میکنی؟ چون امام علیه‌السلام فرمودند «دسّ فی احادیث...».

استاد: مصداق بیاورید، نه کلی.

شاگرد: این از مصادیقی که میگویید قویتر است. یعنی اصلاً حالت ویونس که روایات را در میکند، به چه دلیل است؟ علتش دسّ در روایات است که حضرت فرمودند بر کتاب عرضه کنید. اینکه خیلی قویتر از این است که یک روایت بیاورم که مثلا گفته باشد که شرب خمر اشکالی ندارد و فقط موقع نماز شرب خمر نکنید.

استاد: کار کسی در در به کتاب، مثل این است که بگویند فلانی هم گفته به کتاب عرضه کن.

شاگرد: فی الجمله بوده. یعنی تلقی ویونس این بوده که یک روایاتی هستند که به‌خاطر این در میکنم. چه بسا چیزهایی بوده که بقیه هم نمی فهمیدند.

استاد: یک روایت کلی را برای مخالفت کتاب بیاورید که ویونس روایت را در کرد -نمیگویم کدام روایت- چون مخالف با کتاب بود. شما میگویید بوده، خب در زمان خود معصوم روایتی بیاورید که اینطور در شده باشد. نه اینکه بعداً از تهذیب بیاورید که میگوید روایات عدد مخالف با قرآن است. شما از زمان خود معصومین یک روایت کلی بیاورید که ویونس آنها را در میکرد، چون دست بود. روایات وضع بود. روایاتی را در میکرد چون تقیه بود. ولو کلی. یکی هم روایاتی را در کرد چون مخالف با کتاب است. کلی آن را بیاورید. مقصودم این است: شما که میگویید بود، اگر بود یک جا خودش را نشان میداد. میگویند ببین چقدر روایات مخالف با کتاب بود. فلانی روایاتی را به‌خاطر مخالفتش با کتاب قبول نمی کرد. مثل اینکه میگویید فلانی روایاتی را به‌خاطر دست قبول نمی کرد. فلانی روایاتی را به‌خاطر تقیه قبول نمی کرد. یک جا هم بگویند فلانی روایاتی را به‌خاطر مخالفت با کتاب در کرد. شما میگویید بوده، شما میگویید به حمل شایع در فضای آنها بود، آنها میدانستند، لذا به‌خاطر مخالفت با کتاب آنها را در میکردند. یکی از آن روایات به ما نرسیده است.

شاگرد: روایاتی که محضر حضرت میآمدند و روایتی میخواندند ولی حضرت آیه را مخالف با آن میخواندند، زیاد است. مواردیکه به حضرت عرض میکردند این با کتاب خدا نمی خواند، حضرت هم آیه

می‌خواندند. از این موارد کم ندارید.

استاد: مواردی‌که خلاف است را بیاورید، همان جا معلوم می‌شود.

شاگرد۲: ذیل آیه «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»[1] حضرت از ابوحنیفه پرسیدند منظور چیست، او هم گفت منظور همین نعمت‌ها است، حضرت هم فرمودند منظور ولایت ما است.

استاد: اتفاقا تمام این موارد مصادیق در مآل موید عرض من می‌شود. یعنی امام علیه‌السلام در اینجا مطلبی را می‌گویند که مخالفتش با کتاب، به‌معنای تدبر او است، با آن وجوه. نه برای اینکه بگویند دیگری از ما اهل البیت نیست. مصادیقش را نگاه کنید. الآن در اینجا حضرت می‌خواهند بگویند تو اصل نعمت که اساس کار السلام است -«الیوم اکملت لکم دینکم»- را کنار می‌گذاری و سراغ یک شربت آب می‌روی؟! «ان الله اعز و اکرم من ان یسأل المومن من شربة الماء». یعنی اهم و مهم.

شاگرد: «من اکل بصل عکة بمکة وجبت له الجنة» مخالف قرآن است ولی چون خیلی سخیف است... .

شاگرد۲: کجای قرآن؟

شاگرد: «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»[2]

استاد: من می‌گویم شما یک مثال بیاورید که بگوید این را در کردیم به‌خاطر اینکه مخالف با «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» است. نه اینکه شما در قرن پانزدهم بگویید مخالف با این است. بحث ما این نیست. ادعای شما این است که می‌گویید روایات عرض علی الجدار بود و ضرب به جدار شد و تمام شد.

شاگرد: وقتی ویونس تصریح می‌کند، شما می‌گویید نه.

استاد: شما همین تصریح به ضرب علی الجدار را بیاورید.

شاگرد: وقتی خودش می‌گوید من اینطور می‌کردم... .

استاد: می‌گوید به‌خاطر دس‌ّ می‌کردم. یک جایی هست که به‌خاطر مخالفت با کتاب ضرب علی الجدار کنند.

شاگرد: فرقی ندارد آن دسی که می‌کند مخالف با کتاب باشد، ای جعلی که انجام می‌دهد. این دو چه فرقی دارند؟

استاد: به‌خاطر اینکه شما مدعی هستید زیاد بود. معامله ضرب علی الجدار را کردند و کلا ًهم هر چه لازمه ضرب علی الجدار بود از جامعه دینی برافتاد. من عرض می‌کنم باید یک جا اسمی از آن بیاید. چطور سلسله ای از روایات وسیع، مخالف با کتاب باشد، اصحاب ائمه هم به روایات «اضربوه علی الجدار» عمل کردند و ضرب به جدار هم کردند، اما یک جا نامی از آن نیامد که «ضربناه علی الجدار لانه مخالف للکتاب». شما چیزی را ادعا می‌کنید که هیچ اثری از آثارش نیست. و حال اینکه در محافل علمی ذکر می‌شود. می‌گویند صد حدیث بود که «ضربناه علی الجدار لانها مخالف للکتاب». همین کلیش باشد خوب است. شما می‌گویید ببینید تصفیه کردند. هر چه بود، ضرب علی الجدار شد و تمام. «اضربوه علی الجدار» تا روز قیامت دیگر مصادیق ندارد. من ببینم فرمایش شما را درست می‌گویم یا نه. یعنی در یک مقطعی امت السلامیه ضرب علی الجدار کردند و تمام شد. اصلا ًمصادیق

ندارم.

شاگرد: ضرب علی الجدار کردند، به خود امام عرضه کردند و مجموع آن‌ها فهمیده شد.

استاد: علی ای حال این فضا بوده.

شاگرد۲: اصحاب چطور به روایات ضرب علی الجدار عمل کردند؟ آن‌ها چه فهمیدند و چطور این کار را کردند؟

استاد: روایات عرض بر کتاب متعدد است. یکی-دو تا نیست. خیلی مضامین عالی و راقی دارد. در کافی شریف بود؛ مکرر این را عرض کردم. بعضی از چیزها به قیمت در نمی‌آید. چرا؟ به‌خاطر این‌که یک کلمه در آن هست. این روایت کافی شریف چه می‌گوید؟ می‌گوید:

> **سأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ يَرْوِيهِ مَنْ نَثِقُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا نَثِقُ بِهِ قَالَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِداً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ إِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلَى بِهِ [3]**

«عَنِ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ يَرْوِيهِ مَنْ نَثِقُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا نَثِقُ بِهِ»؛ این خیلی روشن است. ما باشیم می‌گوییم لاناثق را کنار بگذار، حضرت چه جوابی می‌دهند؟ خیلی مهم است. او سند را ذکر می‌کند و می‌گوید من نثق به و من لاناثق به. حضرت به جای این‌که بگویند این دیگر سؤال ندارد، خبر ثقه را بگیر. اما حضرت می‌فرمایند: «اعرضوه علی کتاب الله».

شاگرد: در روایت آمده:

> **لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا حَدِيثاً إِلَّا مَا وَافَقَ الْقُرْآنَ وَ السُّنَّةَ أَوْ تَجِدُونَ مَعَهُ شَاهِداً مِنْ أَحَادِيثِنَا الْمُتَقَدِّمَةِ فَإِنَّ الْمُغِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَسَّ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي أَحَادِيثَ لَمْ يُحَدِّثْ بِهَا أَبِي فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا تَعَالَى...[4]**

حضرت می‌فرمایند «ما وافق الکتاب و السنه» را بگیر.

استاد: همین‌جا من یک سؤال می‌کنم؛ آن چه که دسّ مغیرة بن سعید است، تماماً مخالف کتاب و سائر احادیث هست؟

شاگرد: تماماً یعنی چه؟

استاد: یعنی تک به تکش. مخالف هست یا نیست؟

شاگرد: بالأخره یک جایی مخالفت دارد.

استاد: پس دسی هست که با این ضابطه شناخته نمی‌شود. پس دارند صیانت می‌کنند از بخشی که می‌تواند مضلّ‌بارای او باشد. نه این‌که بخواهند بگویند این مطلبی که من گفتم تمام است. شما دیگر کلاً از ابتلاء به دسّ‌مصون هستید.

شاگرد: ولی یک مرحله‌ای هست که متوجه می‌شوند. برای همین هم گفته‌اند که شما خودت به موافقت و مخالفت کتاب تطبیق کن. یعنی بر عهده خودش گذاشته‌اند. در یک مرحله متوجه می‌شدند و در مرحله‌ای دیگر بر حضرات و اصحاب عرضه می‌کردند، لذا مجموع آن‌ها بساطش جمع شده.

استاد: عرض من این است: کسی که یک عمر در یک محیطی بوده و با یک مبانی‌ای آشنا است، پیام اصلی قرآن را در محکمات روشنش می‌داند؛ نه در دقائق مرادش. این‌طور نیست که به او بگویند اول احادیث را بشنو و شاید قبول هم بکند، بعداً اگر خواستی ضرب علی الجدار کنی، برو کل قرآن را بخوان. تفسیرش را هم بخوان، اگر این‌طور بگویی‌م، چه کسی هست که تا نهایت رسیده است؟ تنها خود امام می‌شوند.

شاگرد۲: با ارتکازات ذهنی اش پیرامون آیه احتمالاتی را بدهد، وقتی احتمالاتی را داد و ظاهر کلام به ذهنش آمد «فاضربوه علی الجدار» نیست. بله، تفصیلاً لازم نیست تمام تفاسیر را ببیند. ولی همین که احتمال خلاف را می‌دهد و در ذهنش هم هست که این اختلافات مورد بررسی قرار گرفته کفایت می‌کند. لزومی ندارد تفصیلاً همه را ببیند. در فضای ذهنی اش هست که این آیه شریفه می‌تواند این معانی را برساند. ولی تفصیلاً نمی‌داند.

استاد: الآن روایتی می‌آید که با فضای ذهنی او مخالف است. این روایت می‌گوید به تو ربطی ندارد، چون هنوز تو کامل چیزی نمی‌دانی، حرام است که ضرب علی الجدار کنی. لذا باید صبر کنی.

شاگرد۲: این را می‌فهمد که احتمالاتی هست؟

استاد: نمی فهمد. احتمالات برای علماء است. ذهن عرف عام توحیدگرا است. مثالی که دیروز زدم را ببینید؛ اگر آیه می‌فرماید «قتل الانسان»، این «الانسان» در آیه مذموم خدای متعال است، در ذهن عرف عام این انسانی که در آیه مذموم است، می‌تواند امیرالمؤمنین باشند؟! ذهن او نمی‌تواند. اگر آیه انسان مذموم را می‌گوید محال است که مراد از آن امیرالمؤمنین باشد. یعنی او در درک معانی یک آیه توحیدگرا است. آن توحید هم که می‌گوید مذموم است. پس اگر شما خواستی با درک مذموم توحیدگرا، به وسیله روایت، الانسان را روی امیرالمؤمنین هم پیاده کنی، کار حرامی می‌کنی. خودت را در معرض خطر اعتقادی قرار می‌دهی. لذا برای تو این منفی است. یعنی برای تو و اخذ تو و تلقی تو منفی است. در مورد شئونات و خصوصیات «ضرب علی الجدار» می‌خواستم مطالب دیگری عرض کنم که مانده است.

مطلب اصلی ای که می‌خواستم بگویم همین بود که امروز گفتم. ببینید اول در کلمات اساتید آمده ای نیامده. به‌خصوص اگر وفات کرده باشند! شوخی می‌کنم. من قابل نیستم که من این را بگویم. از این باب می‌گویم که می‌خواهم نقل علماء را بگویم و لبخندی بزنید. حاج آقا می‌فرمودند به نظرم حاج شیخ عبد الکریم حائری مطالبی را می‌گفتند، بعد می‌گفتند میل دارم ببینم این مطلب را دیگری گفته ای نه. بعد می‌گفتند یک ملّا مردهای پیدا کنید که این را گفته باشد. شوخی می‌کردند. یعنی اگر حرف من را ملّایی گفته باشد، یک ملّا مردهای است. طنز لطیفی بوده. و هم این‌که کسی باشد که وفات کرده باشد. چون می‌دانید نوعاً کسانی که وفات می‌کنند، استاد به حرفشان اقوی می‌شود. یه انتشاراتی ای بود. دید ساعت دو ی شب درب خانه‌اش را محکم می‌زنند. بیرون آمد و گفت آقا چه کار داری؟ گفت فلان کتاب را داری؟ گفت بله، شش سال ای ده سال است که در انبار من هست و جا گرفته. گفت من یکی از آن‌ها را می‌خواهم. گفت چطور؟ کتابی که چند سال است در انبار من هست و خریدار هم ندارد، نصف شب من را از خواب بیدار کردی که یکی از آن‌ها را می‌خواهی؟! گفت این کتاب فردا کم یاب می‌شود. گفت چرا؟ گفت چون مؤلف وفات کرده است!

گفت مؤلف وفات کرده و فردا دیگر کتابش نیست. من زود آمدم که آن را تهیه کنم.

شاگرد: یک جنبه خوبی که مالمرده داره دیگه نمیتونه تکذیب هم بکنه و بگوید مقصود من این نبود.

استاد: علی ای حال جمع بین روایات عدم اخذ به ظواهر کتاب و اخذ به آنها در این بیان سامان بدهیم، و دوم اینکه این معنا بهعنوان یک چیزی که فصل الخطاب جمع بین روایات میشود، و اینکه اگر صد روایت آوردی و از آن طرف هم آوردی، به کجا مربوط میشود؟ همین «فاضربوه علی الجدار» جای خودش را پیدا میکند. به فرمایش شما لازم نیست چقدر تفسیر خوانده باشیم. عین باز قرآن کریم یک مدلول تصوری دارد. یک مدلول ظاهر عرفی دارد که بهطور قطع میتوان از این عبارت به خداوند نسبت داد، آن را داریم. چرا ضرب بر جدار نکند؟! بهخصوص که خلاف این ظاهر باشد، بهنحویکه او نمیتواند آن را درک کند. باید مراجعه کند. «فَأَرْجِعْ وَقِفْ عِنْدَهُ حَتّٰى تَلْقَىَ إِمامَكَ»[5]، همه جا ممکنش نیست. به فتنه میافتد. مولی فرموده برای صیانت تو هرچه خلاف این واضحاتی است که از قرآن میدانی، توقف کن. توقف کن بهمعنای اینکه آنها را کنار بگذار، نه به این معنا که احتمال بدهد. چون خیلی از جاها نمیتواند احتمال بدهد.

---

[1] التکاثر ۸

[2] الصافات ۳۹

[3] الكافي , جلد۱ , صفحه۶۹

[4] اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي) , جلد۱ , صفحه۲۲۴

[5] الاحتجاج , جلد۲ , صفحه۳۵۵

بازبینی #1
ایجاد شده 12 آوریل 2026 11:48:52 توسط ... .
به روزرسانی شده 12 آوریل 2026 11:52:53 توسط ... .